

فصلنامه علمی - تخصصی در حوزه اسناد
(مگزیده مقالات دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس)
شعبه سال اول - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۰

گزارشی از دومین نشست

افاتمه امیری پوی // مجلس ششم

قانون نظام وظیفه... اسید سیرتو طاهر

شهرت نج ابادی // بررسی اندیشه و عملکرد

سیاسی علی دشمنی // افسانگر جمعی: فروغ بحرینی

// بررسی عملکرد نیروهای مخالف // اسحاق حسینیان

شماره پروانه // شرح راه آهن و مجلس // ابراهیم جعفری

// قرارداد نفتی ۱۹۲۳ میلادی // امجد حسن نیا // قانون

نظام وظیفه اجباری // ابرو خاندانی علی احمد حسینی // مجلس

شورای ملی در نقش راهرویی // مجلس علمی اشکاف های اجدها

مجلس ضعیف: دولت لوبانانی اخیرا // سعید اسفندی // بررسی نقش

نظارت مجلس // اسید سیرتو // مقالات منتشر شده // اسید حسن

معدنی // امر الله سلیمی // سیر تحول قوانین مجلس شورای ملی // ابرو

چهری // مجلس و روابط ایران و افغان // علامه امینی // مجلس پنجم و

علل ناگامی // اسناد فروش // الحول جایگاه شهر و روسا // ابرو کمال // بررسی

اسناد انتخابات آرمینان // آریز ملوک // مجلس دوره پنجمی اول و آثار باستانی //

آریز محمد پور // اسید سیرتو // آریزایی و تحلیل نحوه نگرش و مطالبات مردمی //

ابجد حسن حسینی // اقدامات مجلس در زمینه هویت ملی // افسانگر مسگر // حسن

شهری // اسلوب مصوبت از نمایندگان // اسید سیرتو // اسناد مطبوعاتی مجلس

شورای ملی // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو

// اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو

// اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو

// اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو

// اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو // اسید سیرتو



فصلنامه علمی - تخصصی در حوزه اسناد
مرکز بده مقالات دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس
شعبه سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

معاون سردبیر و دبیر تحریریه: علی طغری

امور اجرایی و سروراستار: روح الله طهمورثی

نشان نوشته: غلامحسین امیرخانی

فهرست و چکیده انگلیسی: حسین ملانظر

صفحه آرا و طراح جلد: مریم اکبرزاده

ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده

حروفچین: زیلا شاهسواری

رئیس همایش:

رسول جعفریان

دبیران علمی همایش:

علی طغری

رحیم نیکبخت

اعضای دبیرخانه:

فاطمه امیری پری

صدیقه بالی لاشک

زهرا جعفری

نشانی: تهران - میدان بهارستان - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تلفن: ۲۲۱۳۷۸۰۴ / نمابر: ۳۲۱۲۵۵۱۵

پست الکترونیکی: asnad@ical.ir

نشانی الکترونیکی: www.ical.ir

| | |
|---|-----|
| پیش‌گفتار رسول جعفریان | ۹ |
| گزارشی از دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس ... فاطمه امیری‌پری | ۱۱ |
| مجلس ششم: قانون نظام وظیفه و قیام حاج آقا نورالله اسفهبانی سیدعلیرضا بطحی / شهرزاد تاج‌آبادی | ۱۹ |
| بررسی اندیشه و عملکرد سیاسی علی دشتی در مجالس شورای ملی در دورهٔ رضا شاه (۱۳۲۰-۱۳۰۶ هـ.ش.) علی اکبر جعفری / فروغ بحرینی | ۳۱ |
| بررسی عملکرد نیروهای مخالف رضا شاه در مجلس ششم شورای ملی سجاد جمشیدیان / نادر پروانه | ۴۷ |
| طرح راه آهن و مجلس در دورهٔ پهلوی اول علی‌اصغر جاهان | ۷۱ |
| قرارداد نفتی ۱۹۳۳ میلادی و مجلس شورای ملی ایران محمد حس‌نیا | ۹۷ |
| قانون نظام وظیفه اجباری و مجلس تور خالندی / علی‌احمد انبسی | ۱۱۷ |
| مجلس شورای ملی در نقش راهرویی برای بنیادگذاری سلطنت مطلقه (سومین بازنگری در تاریخ تحوّل قانون اساسی مشروطه) محسن خلیلی | ۱۳۱ |
| شکاف‌های اجتماعی: مجلس ضعیف: دولت لویاتانی غیرضا سمعی اسفهبانی | ۱۵۳ |
| بررسی نقش نظارتی مجلس شورای ملی بر جواهرات سلطنتی در دورهٔ پهلوی اول سید مسعود سیدتکدر / | ۱۷۷ |
| مکاتبات منتشر نشدهٔ سیدحسن مدرس با فرزندش سیدعبدالباقی (از تبعیدگاه خواف) نصرالله صالحی | ۱۹۳ |



مجلس شورای ملی

در نقش راهرویی برای بنیادگذاری سلطنت مطلقه

(سومین بازنگری در تاریخ حقوق قانون اساسی مشروطه)

محسن خلیلی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فریبوسی مشهد

چکیده

در این مقاله، پنج نکته مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گیرد: تر روند بازنگری، اشاره به رویدادهای تاریخی منجر به مجلس بازنگری قانون اساسی مشروطه خواهد شد؛ در محتوای بازنگری، اقدام به بررسی بن‌مایه‌های جرایب انجام تجدیدنظر در متن قانون اساسی با توجه به جنبه‌های «سیاسی» و «حقوقی» می‌گردد؛ در شیوه بازنگری، بررسی روش و نوع اصلاح قانون اساسی، از حیث سازوکارهای حقوقی و یا فراقانونی، منتظر است؛ سپس در دو بخش جداگانه به بررسی سلطنت مطلقه و تمایز میان سلطنت استبدادی و سلطنت مطلقه، و نیز شیوه حکومتگری و زمانداری محمدعلی شاه و احمدشاه روایت می‌شود. انقلاب مشروطیت در فضای متحرک از ادعاهای قانون‌خواهانه به پیروزی رسید، اما شکست زود هنگام آن، فضای ذهنی نوینی پدید آورد که طی آن این‌گونه تلقی شد که نوعی «زمانداری متمرکز و خودکامانه» می‌تواند بر مدار آشفتنگی‌ها و آشوب‌های داخلی باشد. دلی وزیر «قانون» جنگاوی در عرصه عمل و نظر یافته بود و نمی‌توانست برده برآمدنی و بی‌احترامی قرار گیرد بنابراین، از یک سو، آشفتنگی‌های زمانه و عجز و مرجع موجود، ذهنیت‌ها را به این جهت سوق داده بود که باید اقتداری متمرکز، اوضاع را سامان و منظم کند؛ از دیگر سو، قانون اساسی به عنوان یک سن بر حقوقی وجود داشت که در عمل می‌توانست مانع روی کار آمدن غیرقانونی یک نیروی نظم‌آفرین باشد. تصمیم من گرفته شد که شمایی قانون‌نویسان در خدمت سیرتی خودکامانه قرار گیرند تا هم نظم برقرار شود و هم قانون پاس داشته شود. بنابراین، پنجمین مجلس شورای ملی در نقش یک کاتالیزور قانونی، به انجام کرداری فراقانونی پرداخت که منجر آن، در تاریخ حقوق اساسی نوین ایران، پیشینه‌ای نداشت.

کلیدواژه‌ها: قانون اساسی مشروطیت، مجلس شورای ملی دوره پنجم، زوال قاجاریه، برآمدن پهلوی، بازنگری در قانون



مقدمه

در یونان باستان، لیکورگ خردمند، از سوی اسپارتی‌ها، مأمور نگارش قانون اساسی برای اسپارت شد. لذا وی پس از پایان تدوین این قانون، به اثر خود مشکوک گردید و تصمیم گرفت که به دلفی برود و با پیتی، هئلف معبد آپولون در بزره خوب با بد نوشته شدن قانون پادشاه، مشورت کند. پیش از رفتن، مردم اسپارت را فراخواند و قصد خود مبنی بر رفتن به دلفی و مشورت با پیتی را با آن‌ها در میان گذاشت و به آن‌ها سوگند داد که تا برگشتش، به این قانون احترام گذارند و آن را اجرا کنند. لیکورگ، پس از آگاهی یافتن از عثی بودن قانون اساسی‌اش توسط پیتی، به شاهکارش دلگرم شد و دیگر هرگز به اسپارت برگشت. بدین ترتیب، مردم این شهر را به سوگند و قانون اساسی خود، وفادار نگاه داشت و حق انجام هرگونه دگرگونی در آن را از آن‌ها گرفت.^۱

ایرانیان تاکنون دو بار تدوین و دراندازی قانون اساسی را تجربه کرده‌اند؛ زیرا هم در انقلاب مشروطیت و هم در انقلاب اسلامی، پیروزمندان دو انقلاب، به دلیل طرح ادعاهای نوین نسبت به وضعیت پیشین، هم به لحاظ سیاسی و هم از جنبه حقوقی، فاعلاً موصف و مجبور بودند که تمایز و متمایزات خود را در قالب و کالبدی نو طرح کنند. تدوین قانون اساسی مشروطیت در سال ۱۲۸۵ هـ.ش. و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ هـ.ش. بیان‌کننده مستند و مکتوب شدن متمایزاتی بوده است که انقلابیون کامروا خود را به آن متعهد می‌دانند.

قوانین اساسی، فرزندان حقوقی و فرآورده‌های سیاسی زمان‌های خویش‌اند، ولی حاوی برخی مبانی و شیوه‌های ثابتی هستند که در درون متن تمامی آن‌ها به چشم می‌آیند، که از آن میان، می‌توان به سازوکار بازنگریستن به قانون اساسی و شیوه اصلاح آن اشاره کرد. در یک بررسی مقایسه‌ای بین دو قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران، می‌توان به برخی هم‌مانندی‌های شگفت‌آفرین اشاره کرد که ریشه در درون‌مایه‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان دارد، از باب نمونه، شاپلن یادآوری است که در آغاز تدوین متن، نه در قانون اساسی مشروطیت و نه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، هیچ ماده و اصلی وجود نداشت که بگوید به هنگام نیاز به بازنگری چه باید کرد و با چه شیوه و سازوکاری می‌توان آن را انجام داد.

بازنگری در قانون اساسی مشروطیت

مظفرالدین شاه بنا به امضایی که از او زیر برگه «تظلماته اساسی» باقی مانده، از شهرت متمایز نسبت به سایر پادشاهان قاجاریه برخوردار شده است، زیرا همین کار او، دولت و حکومت ایران را در عهده دولت صاحب «کنستیتوسیون (Constitution)» درآورد. در هشتم دی ماه ۱۲۸۵ برابر با چهارم ذی‌قعدة سن ۱۳۲۴ با امضای پنجاه و یک اصل قانون اساسی مصوب مجلس شورای ملی توسط مظفرالدین شاه، ایران صاحب حکومت مشروطه شد؛ ولی در هیچ کدام از مواد آن، اصلی قید نشد که نشان دهد در چه زمانی، چگونه و به چه شیوه‌ای می‌توان اقدام به بازنگری در متن قانون اساسی کرد.

پی‌پرده‌گی قانون اساسی از شیوه تجدید نظر

مجلس اول قانون‌گذاری که مأمور تدوین قانون اساسی مشروطیت شده و از این حیث، وجهه مجلس مؤسسان نیز به خود گرفته بود، از بیم آنکه مبانی هواداران محمدعلی میرزا به بهانه تجدید نظر، آن را به کلی از محتوای خود خالی کنند و به استبدادگرایی پیشین بازگردند، در این مورد عمداً سکوت کرده بود. پیروزی انقلاب مشروطه باعث محدود و مشروط شدن قدرت مستبدانه پادشاهان قاجار شد و ترس و واهمه از بازگشت آن، حتی با توسل به اصول قانون اساسی، بیم فراگیری بود که انقلابیون پیروزمند را به واکنشی عقلایی وادار کرد که طی آن هیچ اصلی در قانون اساسی، سخن از شیوه بازنگری به میان نیاورد. علت اصلی آن بود که نمی‌خواستند این مولود جدیدالولاده را که هنوز استخوان‌بندی قرص و محکمی نداشت، بی‌پناه و ملجأ در مقابل پادشاه مستبدی مانند محمدعلی شاه و دیگر درخیمان استبداد قرار دهند.^۱ بنابراین عالماً و علماً و عمداً چنین کاری را ترتیب دادند تا دستاویزی برای دربار مستبد وقت نباشد و گرنه در ضرورت انجام آن تردیدی نداشتند.^۲

روایت تاریخی دیگری نیز در دست هست که البته در استنتاج نهایی تفاوتی ایجاد نمی‌کند و حتی مؤیدی بر ترس و واهمه انقلابیون از بازگشت مستبدین محسوب می‌شود؛ شب یکشنبه ۱۷ شوال، کمیسیون مخصوص مذاکرات اساسی تشکیل گردیده و در باب مواد قانون اساسی مذاکره شد که یک ماده اساسی از نظر محو شده و از قلم افتاده و آن ماده راجع به تجدیدنظر در بعضی مواد است که آیا به چه ترتیب و در چه موقع می‌شود جرح و تعدیلی به عمل آورد، در لزوم اضافه نمودن این ماده، اتفاق نظر حاصل شد ولی در اینکه بعد از این اصلاحات، این ماده اضافه شود و یا قبل، رأی قطعی حاصل نگردید.^۳ در مجموع، به نظر می‌رسد انقلابیون مشروطه‌خواه که در میان آنان حقوقدانان ماهری هم دیده می‌شد، صرفاً از واهمه ناشی از بازگشت استبداد و نه از سر ستیزدگی یا جهالت در فن نوشتن قانون اساسی، عاملانه و عالمانه، اصلی مبنی بر ترتیب و چگونگی تجدیدنظر در قانون اساسی را قید نکردند؛ به ویژه آنکه منتظرالدین، پادشاه غلیل و مشرف به موت قاجاریه، نکته‌ای را به انقلابیون یادآوری می‌کرد و آن اینکه ولی‌عهد، محمدعلی میرزا، آن‌چنان مستبدي است که در صورت نیل به پادشاهی، هیچ احترامی برای قانون اساسی قائل نخواهد بود. این نکته را مخصوصاً تبریزیان می‌فهمیدند که از نزدیک با خلق و خوی مستبدانه محمدعلی میرزای ولی‌عهد، آشنا بودند و از اتفاق همان‌ها هم بودند که نمایندگان پابختنشین را محاب کردند که چنین اصلی را در قانون اساسی ننگینند.

انقلابیون تبریز البته پیش‌بینی بسیار درستی کرده بودند، زیرا محمدعلی میرزا به محض آنکه پادشاه شد، کمترین احترامی را نسبت به قانون اساسی روا نمی‌داشت؛ هرچند که بارها قرآن را مهور و مضی می‌کرد که پاسدار قانون اساسی باشد او را به خوبی می‌شناختند؛ محمدعلی میرزا ولی‌عهد، این جوان خودکام که در ایام ولی‌عهدی، بدون داشتن مرتبه عاقل و عالم، تحت تأثیر ندامت ناچس، با همه مفاهیم

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی؛ متن مذاکرات مجلس مؤسسان، جلسه ششم، ایراد ۱۲۲۸.

۲. طسوزاد، قاسم، خلاصه حقوق اساسی ایراد، تهران، ۱۳۲۶، چاپ سوها، ص ۴۲۶، مصر، مجلس، مجلس مؤسسان دوم (اردیبهشت ۱۳۲۸ برابر ۲۵۰۸ هجری قمری)، وزارت کشور، ص ۳۰.

۳. افشار، ایرج آبه کوشش، خاطرات و اسناد مستشاران و هیئت مستشاران در عهد ناصرالدین شاه قاجار، تهران، فردوسی، ۱۳۲۶، ص ۱۷۸ - ۱۷۷، عراقی، احمد، حقوق سیاسی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، چاپ ششم، ص ۹۶.



استبداد و هوسرئی خوگرفته بود، پس از نیل به سلطنت، از دام مرم بنی قربان‌ها، رهائی نیافت و معاشرین منتفع‌پرست، او را بر یک سلسله اقدامات جاهلانه و جاپرانه وارد ساختند.^۱

نامهای که انشای آن به عهده صدیق‌خان مستشارالذواله بوده و از سوی مجلسیان، خطاب به محمدعلی شاه، نوشته شده بود، بر مصطلحی استوار است که نشان می‌دهد واضعین متن قانون اساسی، با آگاهی از اوضاع مراجعی و وضع وخیم جسمانی مظفرالدین شاه، به درستی، مستمسکی قانونی به دست محمدعلی میرزای ولی عهد برای تجدید نظر در قانون اساسی نداننده، زیرا، تربیت سرشت او، همه بر محور هوسرئی و خودکامگی و سرکوب و استبداد بود. متن این نامه، بسیار ادیبانه و در عین حال تند و شریزاد بود.

روز به روز افشنش ولایت، نامنی شرق و شوزخ و انقلاب سرحدات زیانتر و در خود پایتخت که بر تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است، واقعی پس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صور و عقل آن‌ها، شور دقیق و غور عمیق به عمل آید، هر یک از آن‌ها، لنگه مرمی است که از تشاب آن به ادت مغربین درین هر چند ظم ایرانی را شرم آید، تاریخ که در محور حقایق متحرک لایزال است بدیخته در تبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت... آنچه به طور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است، حث واقعی این‌همه خرابی‌ها و تکرر اتفاقات ناگوار که شأن جهود و شیعه‌دان‌ها را یکجا می‌شکند و حرمت قانون را با تومیس سوگند اسلامی یکسره برطرف می‌کند و چیر است؛ اولاً شبهات مغربین تاکنون ملغ شده است که در طلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه، تمامی امور و اوقات باید در مجاری قانون سیر نماید تا اصول [۲۴ و ۲۵ و ۵۷ و ۶۴] از قانون اساسی، از لفظ به معنی برسند... ثانیاً آنچه به یقین پیوسته است، اقراض مقدسین چند که بشمن ملت و دولت و خانن شخص همایونی هستند، در مسن لیت پاک و فطرت تابک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم‌الشان است در حقوق رفیقای صداقت شعرا، حایب و حاجب‌اند و هرساعت خاطر مقلش ملوکنه را برصراحت‌هایی جنب می‌کنند که باخیر و صلاح عاقله، فرسنگ‌ها مسافت دارد و هر دقیقه با اذی شبهات مغربانه، قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و فواین اساسی منصرف ساخته؛ به تمامی خودخواهی و استبداد ذاتی خودش را با مصنعت غیرمصلحت قوانین ممنکن را گویا در حضور مبارک، معایر شئون سلطنتی جلوه داده؛ به قدر امکان و به هر صورتی که می‌بینند خاطر مقلش را بر بدی الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامی‌دارند.^۲

ولی به هر حال، اصل مربوط به شیوه و چگونگی بازنگری در هنگام ضرورت، در متن قانون اساسی قید نشده اما این عدم ذکر، مانع از آن نمی‌شود که به هنگام ضرورت، حتی از طریق تشکیل مجلس مؤسسان یا به هر شیوه دیگری، اقدام به اصلاح قانون اساسی مشروطیت نشود.^۳

انتقال سلطنت به منزله سومین بازنگری

در جلسه ۱۴ فروردین ۱۳۰۴ شمسی پیشنهاد کردند که ملت ایران از طریق مجلس شورای ملی تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری را اعلام کنند و به وکلای مجلس پنجم اجازه دهند که در مواد قانون اساسی

۱. مستشارالذواله، سابق، مجلس اول و محمدعلی شاه، در: تکمیل همایون، ناصر دبه کوشش، مشروطه‌خواهی ایرانیان، ج ۱ (تهران

مرکز پژوهش‌های اسلام و ایران) صص ۲۵۶ - ۲۵۱.

۲. مستشارالذواله، همان، صص ۲۵۶ - ۲۵۴.

۳. پوهری، جعفری، حقوق اساسی و حقوق اساسی ایران (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، جنب ششم) ص ۱۵۱.



تجدید نظر نمایند.^۱ با توجه به اینکه کمابیش مشخص شده بود احمدشاه از سلطنت گریزان است و نماینی برای بازگشت به ایران ندارد، ولی رضاخان سردار سپه برای قانونی جلوه دادن امر تغییر نظام از سلطنت به جمهوری، بر آن شد که از طریق مجلس شورای ملی، برای تغییر سلطنت و انتقال آن از خاندان قاجاریه به پهلوی، اقدام نماید. در نخستین گام، وضع به گونه‌ای ترتیب داده شد تا از میان پیرایا و تدبیر، شخصی برای ریاست مجلس انتخاب شود که در طرح و به پیش بردن مسئله تغییر سلطنت از تنگناهای شخصی و محظورات اخلاقی کمتر و از هواداری بیشتری از رضاخان برخوردار باشد. به همین دلیل، تدبیر به لطیف‌الاحبیل رئیس مجلس شد. سپس در روز ۸ آبان ۱۳۰۴ عده زیادی از نمایندگان مجلس به منزل رضاخان دعوت شدند و از آن‌ها خواسته شد که پیش‌تر طرح خلع قاجاریه را امضا کنند. در روز ۹ آبان نیز مراقبت شدید به عمل آمد که نمایندگان جلسه را ترک نکنند تا مجلس از اکثریت نیفتد. در این روز طرحی از سوی نمایندگان با قید دیفوریت پیش کشیده شد که در آن با بیان عدم رضایت عمومی از سلطنت سلسله قاجاریه با توجه به شکایات فراوانی که شده بود، برای حفظ مصالح عالی مملکت، موضوع انقراض سلطنت قاجاریه و تشکیل حکومت موقت در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه به ریاست رضاخان به رای گذاشته و تصویب شود. در عین حال تعیین تکلیف قطعی حکومت، موکول به نظر مجلس مؤسسان شد که می‌بایست در اصول ۲۶، ۲۷، ۲۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی مشروطه، اقدام به تجدیدنظر کند.^۲

گرچه برخی معتقد بودند که نمی‌توان با یک ماده واحد هم به خلع سلسله قاجاریه و هم به اصلاح قانون اساسی رای داد و هم رضاخان را به عنوان پادشاه آینده معرفی کرد، زیرا این امور، مستلزم ارائه سه شرح جداگانه، سه بار مذاکره و سه بار رای‌گیری بود.^۳ مجلس مؤسسان در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ تشکیل شد و در آن رضاخان بیان کرد که بر حسب ضرورت و برای منافع میل و تفکّر ملت، مؤسسان کرد هم آمده‌اند تا انتقال سلطنت را از خاندانی به خاندان دیگر تصویب کنند.

جلسه‌های مجلس مؤسسان^۴ تا ۲۲ آذر ماه طول کشید و اصول ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی تغییر یافت. در اصل ۲۶، سلطنت را از طرف ملت به وسیله مجلس مؤسسان به رضا پهلوی مفوض می‌نماید که در انقلاب ذکور او نسل در نسل برقرار باشد. اصل ۲۷، ولی‌عهدی را منحصر به پسر بزرگ پادشاه می‌کرد که مادرش ایرانی‌الاصل باشد و اگر پادشاه اولاد ذکور نمی‌داشت شخصی غیر از خانواده قاجار و به پیشنهاد پادشاه و تصویب مجلس شورای ملی ولی‌عهد می‌شد. در حالی که اصل ۲۷ سابق، ولایت‌عهدی را در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل و شاهزاده باشد، منحصر می‌کرد که البته یکی از مقتضیات وضعیت خاندان قاجاریه بود. اصل ۲۸ نیز در موقع انتقال سلطنت بیان می‌کرد که ولی‌عهد هنگامی می‌تواند متصدی مقام سلطنت شود که بیست ساله تمام نسبی باشد و

^۱ بهار محمدعلی دستکشم‌ده تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انتشارات قاجاریه، ج ۲ تهران، انتشار: ۱۳۲۲، صص ۶۲ - ۶۱.

^۲ غنی، سیرتس، ایران برآمدن رضاخان، برآمدن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن گلشاد، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۸، چاپ دوم، صص ۲۸۱ - ۲۸۰.

^۳ همانجا، صص ۲۹۲.

^۴ متن کامل مذاکرات مجلس مؤسسان سال ۱۳۰۴ را می‌توانید در این منبع مطالعه کنید: همتاگورت و تصمیمات لاتین نوبه مجلس مؤسسان ایران، به سالنامه دایره شماره ۲۸، سال ۱۳۵۱، صص ۲۸۵ - ۲۵۷.



اگر به این سن نرسیده باشد نایب‌السلطنه‌ای از غیر قاجاریه، از جانب مجلس شورای ملی به این مقام انتخاب خواهد شد؛ در حالی که اصل ۲۸ پیشین، سن ولی‌عهد را هنگام انتقال سلطنت در حد هجده سال کافی می‌دانست و اگر ولی‌عهد به چنین سنی نرسید بود، با تصویب هیئت مجتمعه مجلس شورای ملی و مجلس سنا نایب‌السلطنه‌ای برای او تا رسیدن به سن هجده سال انتخاب می‌شد.

مضمون مذاکرات مجلس شورای ملی و بازنگری قانون اساسی؛ قانونی یا غیر قانونی؟

سخن‌های بسیاری در مجلس پنجم شورای ملی بر سر این نکته که آیا می‌توان در قانون اساسی بازنگری کرد و قاجاریه را از سلطنت خلع نمود و دودمان تازه‌ای را بر کرسی سلطنت نشاند، رواج یافته بود. انکار مخالفان کم‌تعداد تغییر سلطنت، دیگر نه توان مبارزه‌جویی داشتند و نه می‌توانستند در مقابل فضا و روح زمانه، مقاومت نمایند. جلسه ۲۱۰ مجلس در عصر پنجشنبه هفتم آبان ماه ۱۳۰۴ مطابق یازدهم ربیع الثانی ۱۳۴۴ مقارن غروب به ریاست تدین نایب رئیس تشکیل گردید. بر اساس صورت مشروح مذاکرات، مضمون جلسه نشانگر همان چیزی بود که گمان می‌رفت؛ بدین معنا که مردم، قاجاریه را نمی‌خواهند و خواهان مرد مقتدر تازه‌ای هستند که نظم و نسق را برقرار نماید:

ما مضامینندگان تقاضا داریم فراتر از تکرکات واسه از ایالات و ولایات در این جلسه در درجه اول جزو دستور شود و تکلیف قطعی معلوم گردد. از اواسط مهرماه تا امروز تکرکات عدیده از طرف وجوه اکثر و مشایخ و کمیسیون مختلط نهشت ملی آذربایجان و مشایخ مختلفه و همچنین از ایالات و ولایات که دیلاً شرح داده شده (شیراز، کرمان، مشهد، تربت، شیراز، درجز، رشت، قزوین، محمر، بجنورد، کردستان، بازرگوش، ساری و بیرجند) به مجلس مقدس شورای ملی شده، حال بر عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و تغییر سلطنت از این سلسله و تعیین تکلیف از مقام مقدس مجلس شورای ملی [می‌باشد] کمیسیون در جلسات عدیده تکرکات فوق‌الذکر را تحت مطالعه گذارده و بالأخره تصویب می‌نماید که راپرت قضیه را به شمیمه تکرکات مذکوره تقدیم مجلس شورای ملی نماید که هر طور مقتضی و صلاح است تعیین تکلیف و جواب تکرکات مزبوره صادر شود^۱

این نحو استدلال‌ها یک موضوع را مسلم و مفروض به شمار آورده بود:

ما عجلتاً واقعیم در برابر یک وضعیت بحران‌آمیزی که قابل تردید و تشکیک نیست. آذربایجانی‌های حسن‌بالخصوص و آزادیخواهان سایر ولایات یک صداها و فریادهایی دارند که به گوش ماها و اهالی مرکز عموماً رسیده است و از مضامین تکرکات به وسیله اورتی مطبوعه در این شهر مسوق شدتاد و محتاج به خواندن و فراتر در مجلس نیست. فقط چیزی که مورد توجه و نظر است این است که مجلس شورای ملی برای این قضیه یک راه حلی در نظر بگیرد، چون گفته می‌شود که احتیارات ما محدود است به همین نظر اگر خاطر آقایان نمایندگان محترم باشد بنده در جوت ۲-۱۳ در موقع شور قانون انتخابات ماده الحاقیه پیشنهاد کردم که ما اجازه بدهیم ملت در موقع انتخابات دوره ششم، به وکلای دوره شش، اختیار بدهند که در قانون اساسی در آن موافقی که لازم است، تجدید نظری به عمل آورند ولی وضعیت فعلی، بنده را از این عقیده فعلاً منصرف کرده است زیرا اگر ما بخواهیم بگوییم وکلای دوره ششم بیاوند و این اختیار را از ملت بگیرند و وارد در این مرحله شوند، شاید خاتمه به این وضعیت

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۲۱۰.



داده نشود و موجبات رضایت ملت فراهم نگردد؛ تحمل نکنند بی‌مبصری و بی‌حوسله‌گی کنند. آن وقت یک حوادث و خطرانی برای مملکت پیش بیاید.^۱

بنابراین در نبود اصلی در قانون اساسی که به صراحت نشان دهد که در هنگام تجدیدنظر در قانون اساسی بایستی دست به چه کاری زد، طبیعتاً نگاهها متوجه مجلس نشینان می‌شود.

به این نظر، بنده عقیده دارم که مجلس تکرراً استعلام کند که از نقاط مهمهٔ مملکت یک همچو شکایاتی از سلطنت قاجار به دارند. ملت هم اگر میل دارد و به ما اختیار بدهد، ما هم تجدیدنظر بکنیم در مواد ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و سایر مواد متعلقه به حقوق سلطنت و آنچه که مقتضی است به عمل بیاوریم. زیرا مادهٔ ۲۵ قانون اساسی می‌گوید سلطنت، و دبیعی است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه موقت شده. این ماده می‌رساند که ملت می‌دهد و ملت می‌گیرد. ملت سلطنت را به شخص به عنوان ودیعه اعطا می‌کند؛ اگر سوئمن پیدا کرد که آن شخص که ودیعه به او سپرده است، نمی‌تواند از عهد حفظ آن ودیعه برآید، آن ودیعه را استرداد می‌کند. در هر صورت، ملت می‌تواند این کار را بکند و وقتی که ملت به ما گفت شما مختارید از جانب ما تجدیدنظر بکنید در قانون اساسی و مخصوصاً راجع به سلطنت و تبدیل و انتقال، ما آن وقت وارد می‌شویم و به هر طور که مقتضی است رفتار خواهد شد. مردم ناراضی هستند از سلسلهٔ قاجاریه. بنده تصور می‌کنم که ملت در ظرف چند روز به جای این تعرضاتی که به ما می‌کنند، بی‌ربط و اعتراضاتی که به مجلس شورای ملی می‌کنند و شکایاتی که از نمایندگان دارند به طور عموم و کلی، به جای این تعرضات، این اختیار را بدهند. بنده مراجعه می‌کنم به حوزهٔ تشعبلیهٔ خودم، اگر موافقی به بنده اجازه ندهند، بنده می‌آیم این‌جا و اقداماتی که مقتضی است می‌کنم. در مملکت ما هم برای اولین دفعه این طور رفتارند شورای ندارد. ملت را آشنا می‌کنیم به رفتارند و در آینه هم در دورهٔ ششم یک قانونی برای رفتارند بنویسد که یک صورت مشروع‌تر و بهتری پیدا کند. در هر صورت به عقیدهٔ بنده در همین دوره باید این لکنام را بکشیم و این مراجعه هم به طور متحدالعمل از طرف مقام ریاست به تمام ولایات و ایالات می‌شود که اشخاصی که ناراضی و شاکی هستند، این اجازه و اختیار را به مجلس شورای ملی بدهند و ما ما آن اختیار و اجازه وارد در حل قضیه بشویم.^۲

نطق مفصل یک نمایندهٔ دیگر مجلس، نشان می‌داد که این گفتهٔ ویکنور هوگو درست بوده است که قانون را برای این پدید می‌آورند که به آن تجاوز کنند؛ زیرا، آسمان و زمین به هم پافته می‌شود تا استدلالی برای براندازی رژیم قاجار فراهم آید.

گمان می‌کنم که به طور کلی هیچ کسی نباشد که اظهار مخالفتی در کلمات این قضیه بکند و منطقی هم نداشت باشد. پس برای اینکه نظر ما زیاد و کم معلوم شود و بعد از اینکه چند نطری اظهار عقیده به همین شکل کلی کردند وارد در حل قضیه بشویم. بنده هم اجازه به همین صورت عرض کنم، به طوری که آقایان خاطرشان هست قبل از ظهر در جلسهٔ خصوصی هم بنده تذکر دادم، باز می‌خواهم تذکر بدهم؛ اول، خاطر آقایان را به طرف این مسئله جلب کنم که یک بحرانی از حواس قبل تقریباً در این مملکت شروع شده است و یک تنگراهانی به مجلس رسیده و گشمکش‌هایی شد و جماعتی آمدند و رفتند و این‌ها یک چیزهایی است که در خاطر همه ما هست. در آن موقع آنچه که بنده اطلاع دارم و به خاطر هم هست عدای از آقایان نمایندگان می‌گفتند که باید سعی کرد و حالا که قضیه به اینجا رسیده است یک طریق حکی برایش پیدا کرد و ممکن است مجلس به یک موافقی رأی بدهد و آرد عمومی را

۱. همانجا.

۲. همانجا.



تفاننا کند و از برای خودش کسب حق و کسب اجازه کند و ببیند که دارای حق تجدیدنظر در فلان مواد قانون اساسی هست یا نه؟ و در صورتی که دارای اکثریتی شد راجع به این موضوع آن وقت بنشیند و قضیه را حل کند و اما صورت دیگری دارای یک اشکالاتی هست ولی همین مسئله بواسطه یک پیشامدهایی که بنده نمی‌خواهم داخل در جزئیات آن بشوم، کم‌کم به تدریج تا به طوری که در مملکت ما معمول است که زمین، یک اثر خاص دارد و به تدریج، یک قضایی را از بین می‌برد، اصل این قضیه هم از بین رفت. پس از چندی یک مذاکره‌ای به یک شکل دیگری پیش آمد و همین وقت بود که یک ماده واحده هم از مجلس گذشت و از دو سه هفته گذشته تا به حال، یک تلگرافاتی باز شبیه به همان تلگرافات اول با یک تعبیرات مختصره که آن وقت صحبت غالب بنکده می‌توان گفت همه تلگرافات راجع به جمهوریت بود ولی این دفعه صحبت از آن قضیه نیست و صحبت در مخالفت و ضدیت با خانواده‌ای است که در ایران سلطنت می‌کنند و مردم هم کم و زیاد از این قضیه اطلاع دارند. ماها هم نمایان مسوقیم که تلگرافاتی آمده و اشخاصی در تلگرافخانه شروز متحضر هستند و به مرکز، مخبرینی می‌شود نمایندگان آذربایجان و گاهی سایر نمایندگان را به تلگرافخانه احضار می‌کنند و که کم یک کارهایی می‌شود که آن کارها بنده می‌خواهم یک کلمه بگویم که شاید در درجه اول یک قدری زنده باشند، گفتن همین کلمه برای ممکن مضر است که گفته شود می‌خواهند یک قسمت از قدرت دولتی را تصرف کنند و با تصرف کردند بنده گمان می‌کنم که وکلا دیگر حق ندارند بنشینند و با خونسردی و با متانت مشرق‌زمینی خودمان، قضیه را نگاه کنند، چند روز هم هست که فضایا یک قدری شدت گرفته و حرارت پیدا شده، وکلا در این خصوص بیشتر صحبت می‌کنند. یک عده هم رفتانند در مدرسه نظام متحضر شده‌اند و می‌گویند ما متحدین آذربایجان هستیم و می‌خواهیم کمک کنیم به رفقای آذربایجان. جماعت دیگری تلگرافاتی در دست دارند و می‌گویند این تلگرافات از ملایر و نهاوند و محمره و سایر نقاط ایران است که آمده است و در آن تلگرافات می‌نویسند که ما اختیار می‌دهیم به برادران آذربایجانی خودمان که این خانواده را خلع کنند و آن‌ها را معتزل بدانند و متفرض حساب کنند. بنده بر این عریض که می‌کنم تنها این تلگرافات را مأخذ قرار نمی‌دهم، بلکه تمام جزئیات این دو سال را که بنده به آن‌ها اشاره کردم، حاکی از یک وضعیت غیرعادی می‌باشد، از یک وضعیایی که بالاخره از برای یک مملکت در صد، نود و نه احتمال ضرر و خطر دارد. وقتی که یک کشمکش‌هایی به این عظمت، راجع به یک مؤسسه‌ای مثل مؤسسه سلطنت واقع می‌شود و دو سال هم دوام می‌کند و هر روز یک ستارای تازه بلند می‌شود این ستارها و این کشمکش‌ها، ممکن است یک روزی به جایی برسد که مملکت را دچار صعوبات و زحمت بزرگی بکند بنده تصور می‌کنم، چه کسانی که موافق با سلطنت و ادامه سلطنت قاجاریه هستند و چه کسانی که می‌گویند پس است و حیف است ما زندگانی خودمان را که داشت روی به راحت و آسایش می‌رفت و حالا رو به آشفتگی می‌رود این زندگانی را به زحمت بیندازیم؟ هر کدام از این دو دسته باشند، این قسمت را لافقل تصدیق دارند که نشستن و تماشا کردن و گدگایی صحبتی کردن و خندیدن خوب نیست بنده عرض می‌کنم امروز این اشخاص که جمع شده‌اند و می‌روند در نقاط مختلف در زیر چادر می‌نشینند، در تلگرافخانه جمع می‌شوند و حرف می‌زنند، راست می‌گویند یا دروغ، اصاف بدهد در هر یک از این دو صورت باشد باز شما نمی‌توانید آسوده بنشینند در هر حال این مردم یک قضیه را اظهار می‌کنند و به این قضیه باید خانه داده شود. حالا البته ممکن است که در این زمینه‌ها ما باز هم به همان تریبسی که عادت خودمان است آن عادت مسامحه و معافانه رفتار کند و آن هم یک تریبسی است و یک رویه‌ای است اما این تریبسیه ممکن است که گاهی آمد داشته باشد، ولی گاهی هم تبعات دارد پس بنده خیال می‌کنم آقایان یک قدری بیشتر از آنچه در این اواخر عمل کرده‌اند و کار کرده‌اند، حالا راستی به طور حقیقت و جزی بیایند فکر کنند و ببینند که باید

توسعه قضیه قضات و استادان دانشگاه



مجلس در این مسئله وارد شود؟ یا بهتر این است به عادت معمولی خودمان، به عبارت ساده، قضیه را پشت گوش بیندازیم. اگر باید پشت گوش گذاشت که این رویه خیلی خوب رویه‌ای است. همان طور که عرض کرده‌ام یک شوق خیلی پررنگ و سیر دارد که همین مجلس بشنید قضیه را ختم بکند تا آن شکل نسبتاً کورنگ که بالأخره مجلس رأی بدهد و دولت را دعوت کند به اینکه مجلس آنه و وکلای آنه با حق تجدیدنظر در فلان اصل و فلان اصل و قانون اساسی، انتخاب شوند بعد آن‌ها بیایند و قضیه را حل کنند. بنده یکی از آن اشخاص هستم که استه همیشه میل دارم و سعی هم کرده‌ام و آنچه که تا به حال توانسته‌ام کاری که می‌کنم در حدود قوانین موضوعه باشد البته حتماً تا وقتی که ممکن است تردید را از راه قانون دوا کرد. عقل اجازه نمی‌دهد که انسان بیاید و یک طریق غیرقانونی در نظر بگیرد. ولی این را هم به آقایان می‌خواهم عرض بکنم که قوانین برای مواقع عادی است. گاهی هم می‌شود که شاید اگر به صور خیلی جزیی یک مسأله را دنبال کردید و از راه قانون عادی حل کردید، که بسیار خوب! ولی اگر نشد، یک وقت ممکن است اوضاع به یک جایی برسد که طریق غیرعادی پیش بیاید و مجبور شوند به یک طریق غیرقانونی اقدام بکنند و پیشنهادهای ذکاوتی بشود و مسئولیت منوجه تمام آن اشخاص است که نخواهند سعی کنند بلکه یک طریق صحیح مشروع قانونی پیدا کنند.

سخنان، حالت تهدید و ارعاب ضمنی به خود می‌گیرد. حتی سخنان رجل سیاسی و ادبی همچون بهار که گوشش بسیار می‌کند بازنگری را به هر دلیل، غیرقانونی جلوه دهد. گوش شنوایی نمی‌یابد زیرا از پیش، صحنه‌آرایی خطرناکی صورت گرفته بود، تا جایی که واعظ قزوینی نامی را به اشتباه به جای بهار گشتند و می‌خواستند مخالفان را به لطایف‌الحیل وادار به سکوت نمایند. ملک‌الشعراي بهار چنین گفته بود:

است آفتابی که در این روزها در طهران زندگی می‌کنند تصدیق می‌فرمایند که وضعیت غیرعادی است و اتفاقاً تمام سنگینی این وضعیت هم مستقیماً به دوش اشخاصی است که در این بازار جنوس فرموده‌اند که بنده هم یکی از آن آقایان هستم. باید تصدیق کرد که برای مملکت ما یک روزهایی پیش آمده است که در تاریخ قرون اخیر ایران، می‌شود این روزها را جزو صفحات خیلی عمده تاریخ قرار داد. حقیقتاً اشخاصی که جزو نامبرداران این صفحات می‌باشند، باید خیلی دقت و سعی کنند که در آن صفحات اعتراضات زیادی به آن‌ها وارد نشود. بنده تصدیق می‌کنم که به جای اینکه به خونسردی، به جای این که به مسامحه و به عوض اینکه به غیبت و ظفره بخواهیم با این وضعیت مقابله کنیم، همان طوری که آقایان فرمودند، بهتر این است که ما با شجاعت و با شجاعت ولی نه یک شجاعت خودخواسته، شجاعت و شهامت که صرف مقرون به صلاح و منافع ملت باشد باید وارد قضیه شد و به طریق عقلانی و طریق وطن‌خواهی حقیقی، در اسرع وقت، حل کرد و اصلاح کرد هر چه هست. وضعیت طوری است که اگر مجلس شورای ملی جلوگیری نکند و واقعاً از نقطه نظر صمیمیت و سرف وطن‌خواهی، داخل در قضیه نشود، ممکن است در آنه قضیه طوری بشود که اختیار از دست ما و آقایان و شاید دولت هم بر خلاف انتظار، بیرون برود و به صور غیر نایزخواه قضیه حل شود. به این دلیل هر چه هست، مجلس شورای ملی که چندی پیشتر از عمر او بقی مانده است، باید سعی کند که در مقابل این تظاهراتی که در ایالات و ولایات می‌شود و بالأخره به مرکز هم سرایت کرده است، یک جواب‌های امیدبخش و یک جواب‌هایی که بالأخره مقرون به مصالح مملکت باشد، تهیه کند و بنده می‌توانم قسم بخورم که برای شخص بنده، به هیچ وجه فرقی نمی‌کند که در رأس امور این مملکت، اشخاص خاص یا صفات مخصوص باشند، عاجزانه در رأس امور مملکت باشند یا غیر آن‌ها، هیچ برای بنده و شاید برای آقایان هم از نقطه نظر منافع عمومی و مصالح مملکتی، نباید ایداً فرق کند. تنها



قصد بنده این است که مجلس شورای ملی باید کلاً مراعات کند و آن قانون اساسی است؛ یعنی در ضمن شوقی که آقای داور فرمودند مجلس شورای عالی سعی کند و آن شقی را انتخاب کند که هم به وضعیت حاضر، خاتمه ندهد و هم تداک خفیه به قانون اساسی رخ ندهد و وارد نشود زیرا اگر بخواهیم قسمت اخیر نطق آقای داور را سطح نظر قرار دهیم که فرمودند قوانین از برای موقع ملی است و بالآخره وضعیت فعلی را خیلی غیرعادی فرض کنیم و قانون را در مقابل وضعیت فعلی، حالت قانون اساسی را در برابر وقایع فعلی، قابل شکست و قابل تزلزل بنماییم. به عقیده بنده، یک مسئله عصری کرده‌ایم زیرا معتقدین و علاقمندان به منافع و مصالح یک جامعه حتی الامکان هر وضعیت شدیدی که در مقابل قانون اساسی پیش بیاید باید آن وضعیت را عادی تصور بکنند و بایستی برای حفظ قانون اساسی که تنها ضامن سعادت و حیات یک مملکت است آن وضعیت را غیرعادی نماند و مقاومت بکنند برای حفظ قانون اساسی. لهذا به عقیده بنده برای ساحل این عقیده یعنی کسانی که قانون اساسی را در مقابل هر وضعیتی قابل به فاعده می‌دانند هیچ سنگه و هیچ هیاهو و هیچ حمله و هیچ خیری نمی‌تواند و نباید غیرعادی تلقی بشود. خاتمه که دولت ما یک دولت مقتدری است و شخص اول مملکت ما آقای پهلوی که یک مرد قاهر و توانایی است و در تمام اسفار مملکت و تمام سرحدات ایران و تمام ایالات و ولایات جده و غده دارند و البته با بودن ایشان ما نمی‌توانیم یک وضعیتی را غیرعادی فرض کنیم تمام وضعیاتی که بخواهد در مقابل قانون اساسی ظاهر کند و با قدرت حکومت پهلوی، وضعیت غیرعادی تلقی کنیم فقط در مقابل یک چیز ما موافقت هستیم که خونسردی را کنار بگذاریم و عاقلانه داخل حل قضیه بشویم و آن عبارت است از نگرانی که از اهالی ایران به جمعی از نمایندگان به مجلس شورای ملی مختاره شده است در پایتخت هم جمعی افراد مملکت و ملت از تجار و کسبه و اصناف رفته‌اند در یک نقطه جمع شده‌اند و جمعی هم از آقایان نمایندگان رفته‌اند به این دسته ملحق شده‌اند البته در مقابل این قضایا، مجلس شورای ملی بایستی این خونسردی را کنار بگذارد و بایستی به عراض و تظلمات اهالی گوش بشهد و در حدود حفظ قانون اساسی و در حدود صیانت قانون اساسی یک تصمیمی اتخاذ بکند که هم رضایت نگران کنندگان و متخصصین حاصل شود و هم قانون اساسی به قوت و ثبات خود باقی بماند. زیرا اگر بخواهد یک شخصی با یک جمعی یا یک خانواده در یک مملکت زندگی سیاسی کند و مملکت را سرپرستی بکند، بالآخره به قانون اساسی احتیاج خواهد داشت قانون اساسی برای هر کس که در این مملکت زندگی می‌کند واجب‌الاحترام و واجب‌الرعایه است پس بالآخره به عقیده بنده مذاکرات را در اطراف این قضیه زیادتر از این نباید بسط داد و آقایان یک کمیسویی را از مجلس یا از فراکسیون‌ها، از هر کدام یک نفر دو نفر انتخاب و معین بکنند و بنشینند نگرانی را بگردانند و ملاحظه بکنند و ببینند در چه حدی می‌توانند یک تصمیمی اتخاذ بکنند که هم نگران کنندگان ساکت شوند و هم متخصصین راحت شوند و امیدوار بشوند و بروند مشغول کار و زندگی خودشان شوند و کمتر اسباب زحمت دولت و نگرانی آقایان نمایندگان حاصل شود و هم در عین حال، بالآخره مذاکراتی که به قول آقای داور دو سال است که ما و ملت و مملکت را به زحمت انداخته است این مذاکرات را هم به یک حدی و در یک جایی خاتمه بدهند و مردم تا اندازه‌ای آسوده و راحت شوند. پس بالآخره بنده بهتر می‌دانم که باید مقدمات را طول نداد و مقدمات را به همان جایی رساند که جمعی از افراد ملت نگرانی کرده‌اند و باید به آن‌ها جواب داد باید به آنها رساند و در عین حال باید تصمیمی اتخاذ کرد که مرضی‌الاضراف باشد یعنی قانون اساسی متزلزل نشود؛ اسباب آسودگی مردم و طبقات آحاد ملت هم فراهم شود و اتفاقات دو سانه هم رخ ندهد. در عین حال اگر چنانچه راجع به انتخاب یک وضعیاتی پیش آمد، البته مجلس شورای ملی بایستی انتخاب را فضای مملکت بکند. ما باید در مقابل مملکت و در مقابل ملت اگر چنانچه ناچار شدیم از



اشخاص صرفنظر بکنسها ولی در عین حال، باید سعی کنیم که قانون اساسی کلاً محفوظ بماند و اگر بشود همان‌طوری که گفته شد قضیه فرزندم را به یک طریق علائمه به یک شکلی که هر روز نشود نظیرش را ایجاد کرد و دو اصل و سه اصل از قانون اساسی را از بین برد باید صورت داد، یعنی یک شکلی فرزندم باید بشود که هر روز نشود با این شکل و به این وسیله یک اصل از قانون اساسی را تراشید و یک اصل دیگری به جایش گذاشت. به این ترتیب با فرزندم بنده کاملاً موافق هستم. حالا اگر فرزندم یک هفته طول کشید و در عرض یک هفته صورت گرفت بهتر، و اگر نشد بالأخره نیاسی عجول باشم و اگر چهار ماه و پنج ماه هم برای این فرزندم و برای سؤال از افکار عمومی طول بکشد نیاسی تسلیم شوم و مردم را ساکت کنیم. بنده میل دارم که آقای تاجر هم با بنده موافق باشند و وضعیات را هم غیرعادی نشانند و در عین حال قانون اساسی را هم حفظ کنند و اگر هم برای صلاح منکبت نیاسی تحدید نظر در بعضی از مواد قانون اساسی کرد، تصدیق کنند که با عهده نباید این کار بشود. به عقیده بنده این کار نباید به یک طریقی بشود که هر روز بتوانند بالأخره پارلمان‌های آینده این منکبت را ملزم کنند که یک قسمت از قانون اساسی را مقرر کنند. ما باید کاری کنیم و قضایای طوری به دست ما حل شود که پارلمان‌های آینده هم دچار اشکال نشوند.^۱

در پاسخ به بهار، نماینده دیگری، قدرت نطق و استدلال خود را به مدد می‌گیرد تا اثبات کند که نه تنها بازنگری در قانون اساسی بایسته است که غیرقانونی هم نیست و فقط این مجلس شورای ملی است که به این امر، قانوناً و طبیعتاً و اضطراراً و حتماً می‌بایست بپردازد؛ او چنین دلیل آورده بود:

یک نگرانی‌هایی از دو سال به این طرف یا پنج ماه یا شش ماه تاکنون، در مملکت پیدا شده و اگر بخواهم باز عراضی در این خصوص عرض کنم این قسمت هم مکررات می‌شود. حالا می‌خواهم ببینم آیا مجلس حق دارد که داخل در این بحران و نگرانی بشود یا نه؟ بنده گمان می‌کنم همه آقایان تصدیق کنند که مجلس شورای ملی صلاحیت دارد برای اینکه هر بحران و نگرانی که در مملکت تولید و ایجاد شد، داخل در آن موضوع بشود و نمی‌تواند کسی بگوید که مجلس شورای ملی صلاحیت ندارد یا اینکه مظهر افکار ملت است داخل در آن قضیه بشود. برای اینکه هر نگرانی کوچکتر و نگرانی بزرگتر و هر بحران و نگرانی که در مملکت پیدا شود، کسی که مظهر افکار ملت است صلاحیت دارد داخل در آن موضوعات بشود و این موضوع هم مسلم است و گمان می‌کنم آقای ملک‌الشعرایی بهار هم تصدیق فرمودند که باید مجلس داخل در این موضوع نگرانی و بحران بشود بنده عقیده‌ام این است که مجلس باید روز داخل در این بحران بشود برای اینکه هر قدر طول بکشد و هر چه دیر بشود دامنه این بحران و نگرانی وسیع‌تر می‌شود و چنانچه بعضی از آقایان اشاره کردند شاید می‌رسد به جایی که نمی‌شود جلوگیری کرد یا جلوگیری آن سخت است پس حالا که ممکن است به یک ترتیبی، مجلس جلوگیری کند از قضیه، البته بهتر است این‌ها مطالب مسلمی است که گمان نمی‌کنم یک نفر از آقایان، مخالف با این مطلب باشند. یک مطلب دیگر، این است که یک حالت تردید و بلاتکلیفی در مملکت ایجاد شده و همه آقایان این مسئله را تصدیق می‌کنند که این حالت بلاتکلیفی و تردید، آتذاعه که بنده در پشت این تریبون هستم در این مملکت موجود است. آیا به این حالت بلاتکلیفی باید خاتمه داد یا خیر؟ البته با این حالت مجلس شورای ملی باید خاتمه بدهد. گفتگو بر سر این کلمه شده بنده هم قانون اساسی را مدافعی می‌دانم. قانون اساسی را بنده هم می‌گویم محترم است. بلکه همه آقایان و کلاً و توده هم می‌گویند محترم است. چرا قانون اساسی محترم شده؟ برای اینکه قانون اساسی را این ملت تصویب کرده یا اینکه ملت اجازه داده است به یک عده که این قانون را وضع کنند که قانون اساسی منکبت و



قانون استقلال مملکت باشد و بالأخره قانونی باشد که اساس قانون‌ها روی آن باشد. حالا برویم بر سر اینکه آیا ملت با اینکه خودش این قانون را وضع کرده می‌تواند بعضی از مواظبت‌ها را نسخ کند یا نه؟ البته می‌تواند؛ مثل اینکه مجلس دوره سوم و یا مجلس دوره چهارم یک قانونی وضع می‌کند خودش یا مجلس دیگر البته می‌تواند آن قانون را لغو کند پس قانون اساسی که محترم است برای این است که ملت خودش وضع کرد و همان ملت هم می‌تواند نسخ کند این اعلامیه‌هایی است که در دست بنده است این اعلامیه‌هایی است که قطع نظر از اینکه بنده وکیل پندرعباس یا وکیل فارسی‌نم، وقتی که اعتبارنامه تصویب شد وکیل ایرانم. موکلین ما این طور می‌گویند: آذربایجان تلگراف می‌کند که قصد و مقصود من این است که این اعلامیه ستون اولی نوشته است و ستون دومش، تمام اعضای نظار مرکز است که بنده نمی‌خواهم اساسی آن‌ها را بخوانم؛ برای اینکه همه آقایان خوانده‌اند و بنده و سایر آقایان هم کلاً آن‌ها را می‌شناسیم این اعلامیه نظار ایران است که نوشته‌اند و در ستون دیگرش امضا کرده‌اند. این مردم وقتی که بگویند شما که مظهر فکارتان هستید و وکلای مجلس شورای ملی هستید، ما این چیز را می‌خواهیم! آیا می‌توانیم یک حرفی بزنیم که خدای ناخواسته برخلاف رضای ملت باشد این ملت است حرف می‌زند بنده از روی این امضا حرف می‌زنم امضا مال آذربایجان است و وکلای آذربایجان حاضرند می‌دانند امضا مال رشت است؛ وکلای رشت می‌دانند امضا مال فارس است؛ وکلای فارس می‌دانند امضا مال مرکز است و این مردم این تلقاضا را دارند اگر ما وکیل این مردمیم، این مقصود خودشان را شنیدیم و آشکار می‌گویند بنده گمان نمی‌کنم در میان این تجاری که بنده اسمی‌شان را می‌جویم از اول تا آخر، یک نفر منافق تویش باشد که بگوید خیر! من امضا نکرده‌ام؛ اینکه سبب نبوده عاقل بوده است لابد از روی میل امضا کرده و از روی اراده و نحوه این حرف‌ها را زده من هم از روی افکار این‌ها حرف می‌زنم پس من نمی‌توانم از روی افکار این ملت حرف بزنم در این حافظه یک کلمه خوشبختانه یا بدبختانه گفته شد که حق ندارند بنده عرض می‌کنم حق ندارند آقای ملک‌شعرا به یک عبارت شدت‌تری فرمودند حق ندارند اعتراض کنند بنده عرض می‌کنم حق دارند اعتراض کنند برای خاطر اینکه می‌گوید مظهر فکارتان من نگرانی تو که مظهر افکار منی چرا تکلیف مرا معنی نمی‌کنی؟ برای خاطر اینکه همان طوری که آقای آقا سید بقوب صبح در جلسه خصوصی فرمودند ملت نگران است و تمام هم به طوری که آقایان فرمودند رفقاوند متحصن شده‌اند و از صور هم نیست که ما بتوانیم بیاییم مجلس و رأی بدهیم برای اینکه مثلاً بنده می‌توانم اساساً بنایم و بگویم مرا غایب بی‌اجازه بنویس دیگر چه حرف دارید یا من ولی تصدیق می‌فرمایید که من نمی‌توانم نگرانی و بجز آن را بیسم و بروم و پشت سرش ملت اعتراضی کند به من و بگوید تو مظهر فکارتان من هستی چرا به خونسردی این نگرانی‌ها را تلقی می‌کنی یا چرا جواب ما را نمی‌دهی و این نگرانی‌ها را رفع نمی‌کنی؟ چرا به حرف نمی‌رسی؟ و چرا نمی‌گویی مقصودتان آنچه هست انجام می‌دهید؟ پس اگر اعتراضی کند ملت به وکیل خودش به عقیده بنده حق دارد و بنده آن را دشمنی تلقی نمی‌کنم. آخر چه اعتراضی می‌کنند؟ اعتراضش این است که می‌گویند این حالت خونسردی تو که وکیل منی، برای من بد است شماها که وکلای ما ملت هستید می‌توانید با یک قیام و قعود ما را از این نگرانی بیرون بیاورید. بنده می‌گویم این ملت است که می‌گوید تکلیف را معین بکن راستی نگری و بجز آن بد است با لاف‌های حرف بزنی به مردم و بگویند ما در طرف یک هفته یا دو روز یا سه روز تکلیف را معین می‌کنیم شما ساکت باشید ده بیست سی روز است که ننگرانی از آذربایجان و بعضی جاهای دیگر رسیده است و ما خونسردی نظمی کرده‌ایم البته اگر من هم یک وکیل داشته باشم که به خونسردی مطالب و حرف مرا تلقی کند، نظامی تلخ می‌شود یک کسه آقای بهار فرمودند که آن کلمه به عقیده بنده باید یک قدری اصلاح شود فرمودند دولت مقتدر اگر بنا باشد خلاف قانون اساسی گفته شود دولت



مقتدر باید جلوگیری نماید. بلای راست است. اما دولت مقتدر از پهلوی هم که در ذهن من نباید می‌تواند بگوید تو آزاد نیستی بنده می‌گویم فلان ماده از قانون اساسی را من قبول ندارم دولت مقتدر پهلوی و هر دولت مقتدر دیگری نمی‌تواند نوبی ذهن من بزند. بلای ممکن است یک نفر بیاید نوبی ذهن من بزند و بگوید تو نمی‌فهمی. البته این یک حرفی است. ولی دولت مقتدر نمی‌تواند نوبی ذهن ملت بزند و بگوید حرف بزن و سلب آزادی از مردم بکند. دولت مقتدر باستانی مظهر افکار ملت باشد و افکارش از روی افکار ملت باشد. اگر فرض کنیم که دولت مقتدر پهلوی این‌ها را متصرف می‌کرد، آیا قرا مجلس به او اعتراض نمی‌کرد که آقای دولت، چرا این‌ها را متصرف کرده‌اید؟ هیچ دولت مقتدری نمی‌تواند جنوی افکار ملت را بگیرد جلوی این اعلامیه‌ها را بگیرد دولت نمی‌تواند مردم را بگیرد حبس کند که چرا شما می‌خواهید عقاید و افکار خودتان را اظهار کنید.^۱

سپس، اکثریت نزدیک به ائتلاف آراء، مجلسیان در جلسه ۲۱۱ مورخه شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مطابق سردهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از همان آغاز، شمشر را از رو می‌بندند و پا را در یک گشش می‌کنند تا نظام نحاری را منقرض کنند. نظر به اینکه عدم رضایت از سلطنت سلسله قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می‌شود به درجای رسیده که مملکت را به مخاطره می‌گشاند، نظر به اینکه حفظ مصالح عالی مملکت بهترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هر چه زودتر به بحران فعلی خاتمه باید داد؛

مذاکرتگان با قید دو فوریت پیشنهاد می‌کنند مجلس شورای ملی تصمیم دلی را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به تم سعادت ملت تقاضای سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید تعیین تکلیف حکومت فعلی، موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تعیین مواد ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ منته قانون اساسی تشکیل می‌شود.^۲

سخن از مرد تازه و گلشن درخت خشکیده قاجار و غرس درختی برومند به جای آن می‌شود، در عین حال که اشاره می‌شود در قانون اساسی مشروطه یکی دو مرتبه پیش از این، تجدید نظر هم شده است:

ما که صد سال نیست مشروطه شده‌ایم؛ نهایتاً پانزده سال است در این مدت پانزده سال هم قانون اساسی با این سوابقی که می‌باید واقع شده. پس سابقه قانونی در دست داریم در دوره اول که هیت چشمان بود و خیلی خوب هستی هم بوده و از میوزین ایران هم بودند و بسیار رحمت کشیدند، در دوره دوم آمدند و مولا قانون اساسی که راجع به انتخابات و حق حکومت و سلطنت ملی بوده و انتخابات را که به طور طبقاتی بود، تغییر دادند و به طور دو درجه کردند، به آن شکلی که همه می‌دانند واقع شد امروز هم همین طور است. آتش را چقدر می‌شود در درخت خاکستر مسور کرد؟ این آتش است که از سده نفاذ سر به در آورده است و در کتبون آزادی‌خواهان از آن وقتی که با به مشروطیت گشته‌اند، شعله کشیده و از اول داد و فریاد همه همین بود بنده که به تصدیق خود آقای مدرس یکی از انقلابی‌های درجه اول بودیم، از همان اول هم فریاد می‌زدیم که باید خاتمه داد به این خانواده زبرد برای کار تازه، مرد تازه لازم است. عرض این است که از همان اول، عقیده ما این بوده که این درخت خشکیده است و باید تو را کند و درخت برومندی به جای آن غرس کرد که آن درخت برومند سبزه افکن نبوده و ملت از آن استفاده کند. نظر به این مسئله، از همه‌جا آتش بلند شده تا اینکه الان، از تمام مملکت سر بیرون آورده از آذربایجان و از فارس، از کرمان، از گیلان، از محضره و طهران، از همه‌جا



ایش بلند است. مگر نمی‌بینید چه خبر است؟ حکومت یا خود ملت و تعیین سلطنت یا ملت است. اولین وظیفه مجلس، خاتمه‌یافتن به انقلاب است. کجا این مسئله بر خلاف قانون اساسی است؟
به نظر می‌رسد سخنرانی محمدخلیل مصدق‌السلطنه، در مخالفت با تجدیدنظر در قانون اساسی، نوع تلاش مخالفان مسئله تغییر و انتقال سلطنت است. اما نطق سراسر مصلحت‌سنجانه‌ی او که مشحون از یکی به نعل، یکی به میخ است، باز هم نمی‌تواند آراء موافقان بازیگری در قانون اساسی را در خصوص تغییر و انتقال سلطنت تغییر دهد. این سخن‌پردازی ماهرانه یک حقوقدان میرزا، تنها به آن دلیل گوش شنوایی نیافت که برخلاف جریان زمانه بوده زیرا روح زمانه عمل خلاف قانون اساسی را عین قانون‌گرایی و قانونمندی می‌دانست؛ از قاجاران منفر بود و در جستجوی مرد کافی لازمی برآمده بود که بیاورد و کار را بکسره کند و طرحی نو دراندازد و تنظیم برقرار نماید و نسق بکشد.

تجدیدنظر در قانون اساسی دو جنبه دارد: یکی جنبه داخلی، که باید فهمید تغییر قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؛ یکی هم جنبه خارجی، که باید دید نسبت به امور خارجی و روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت. اما نسبت به جنبه داخلی، اگر اطمینان کنیم خواهد داشت که نتیجه بد است بسیار خوب. هیچ کس منکر نیست و باید تغییر کند. البته امروز کندی‌های مسلم تا شخص آقای رئیس‌الوزراء است، خوب آقای رئیس‌الوزراء سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهی هم مسئول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند؛ ایشان پادشاه مملکت می‌شوند؛ آن‌ها پادشاه مسئول هیچ کس همچو حرفی نمی‌تواند بزند و اگر سیر قهقرای بکنیم و بگوییم پادشاه است؛ رئیس‌الوزراء و حاکم و همه چیز است. این ارتجاع و استناد صرف است. ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بودند؛ مخالف آزادی بودند؛ ما مراجع بودند؛ خوب حال آذنی رئیس‌الوزراء پادشاه شد؛ اگر مسئول شد که ما سیر قهقرای می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهقرای بکند و مثل رنگبار شود که گمان نمی‌کنیم در رنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که ایشان پادشاه و مسئول نیستند، آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم. برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند، مؤثر هستند؛ همه کار می‌تواند بکنند. در مملکت مشروطه، رئیس‌الوزراء مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط می‌تواند به واسطه رأی عدم اعتماد مجلس، یک رئیس‌الوزراء را بفرستد که در خانه‌اش بشینند یا به واسطه تمایل مجلس، یک رئیس‌الوزراء را بکارند. خوب اگر ما فائق شویم که آقای رئیس‌الوزراء، پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و عین آذنی که امروز از ایشان ترشح می‌کند، در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد؛ شاه هستند؛ رئیس‌الوزراء هستند؛ فرموده کن قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند تکه تکه می‌کنند و آقای سیدعقوب هزار فحش به من دهاند. زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از بیست سال خونریزی آقای آقا سیدعقوب شما مشروطه‌خواه بودید؛ آزادی‌خواه بودید؛ ابتدا خودم شما را در این مملکت دیدم که پای سیر می‌رفتند و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزراء باشد، هم حاکم؟ اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است؛ استناد صرف است. پس چرا خون شهانی راه آزادی را بپوشد و بختند؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بپایند بگویند که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود. اگر



مقصود این بوده، بنده هم نوکر شما و مطیع شما هستیم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم و اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دیول متمکنه آورده و بگویم از آن استبداد و ارتجاع گذشته، ما قانون اساسی داریم؛ ما مشروطه داریم؛ ما شاه داریم؛ ما رئیس‌الوزراء داریم؛ ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت‌ها مبرا است و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل ۶۷ قانون اساسی به یک رئیس دولت یا وزیری اظهار کرد، آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند. آن وقت محضاً اکثریت مجلس یک دولتی را سر کار می‌آورد. خوب اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزراء شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه، پادشاه مسئول باشد و اگر شاه بشوند بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است، برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این نسبت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است، برود بی‌اثر شود هیچ معلوم نیست کی به جای او می‌آید اگر شما یک گاندیدی دارید و کسی را از پیش معین کرده‌اید، بفرماید ما هم ببینیم. بعد از اینکه ایشان شاه غیرمسئول شدند، آن رئیس‌الوزراء که مثل ایشان بتواند کار کند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای سیدعلی‌قوب به بنده نشان بدهند، بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر بود تا حالا سر درآورده بود. پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر برآورده و اظهار ملکیت می‌کند و خدمتانی هم کرده است، بنده به عقیده خودم، خیانت صرف می‌دانم که شما یک وجود مؤثری را بلااثر بکنید پس خوب است یک کسی که بتواند قائم‌مقام او بشود معلوم کنید، بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بزنید؛ این نسبت به امور داخلی مملکت اما نسبت به امور خارجی، البته در امور خصوصی، اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند، اگر اشخاصی یک فداکاری‌هایی کردند، آن را مفت و مسلم از دست نمی‌دهند البته در مجلس یک اشخاصی هستند که تجزیت کرده باشند و اشخاصی هم که تجزیت نکرده باشند وقتی که یک تاجری تجارتخانه خود را به یک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند، این تاجر آن اسم را تغییر نمی‌دهد، برای اینکه آن اسم سبب شده است که مردم به آن اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثال عرض می‌کنم که در اینجا یک دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می‌ساخت بعد از آن که شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت و آن کسی که قائم‌مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد، چرا؟ برای اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد به آن اسم داشتند. اگر این شخص می‌گفت که دواخانه من دواخانه یونانی است، شاید مشتریان از بین می‌رفتند و بی یک چندی که گذشت و مردم با این دواخانه دانیوسند کردند، دیدند که یونانی هم مثل شورین است، آن وقت اسمش را عوض کرد و دواخانه یونانی گذاشت. قانون اساسی ما از علامت صنعتی و اسم یک دارالخزانه کمتر نیست. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده که این حوادث در یک قرن بر این مملکت پیدا نشده است. قانون اساسی ما وقتی با این حوادث مقاومت کرده و خودش را معروف جامعه کرده، اصولی را داراست که به موجب آن اصول، تمام ملل اروپا می‌دانند که قانون اساسی یک امپراتوری را به محض حق می‌دهد و همه مردم می‌دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ببندد، آن عهدنامه به موجب اصل ۳۶ قانون اساسی که می‌گوید: «پسین عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، لطای امتیازات (الحصان) تجاری و صنعتی و فلاحی و غیره اسم از اینکه طرف داخله باشد یا خارج، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استثنای آن‌ها صلاح دولت می‌رساند، همه مردم می‌دانند، یعنی جامعه ملل می‌دانند که باید به تصویب مجلس باشد و همچنین اصل ۳۵ که می‌گوید: «استقراری دولتی به هر عنوان که باشد - خواه از داخله خواه از خارجه - با اطلاع و



تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد. این را هم همه خوانندگد و فهمیدند. اصل ۳۶ را هم که می‌گوید ساختن راه‌های آهن یا سوسه - خواه به خرج دولت، خواه به خرج شرکت و کمپانی - اعم از داخلی و خارجه، مربوط به تصویب شورای ملی است. همه می‌دانند. قانون اساسی یک اصولی را داراست و یک معروفیتی پیدا کرده است که این معروفیت را بنده گمان نمی‌کنم در هر موقعی بزرگ هر قانونی پیدا شود، یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده و حتی آن شخصاً که می‌خوانند با ما یک معامله میکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیدند. دیدند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویبی هم برای مجلس لازم است بنابراین این قانون اساسی یک اصولی دارد که به عقیده بنده حتی المقدور تا یک فصد حیاتی و معانی پیدا نشود، نیایستی تغییر داد مگر با بودن یک شرطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است. خدایا تو شاهد باش من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده من می‌گوید و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می‌دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطن‌خواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادتش است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی منزلزل شد، ممکن است مملکت به یک خرابی بفتد که مطلوب نیست. آن وقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دراز باشد، مطلوب نیست بنده. قانون اساسی را یک قانون الهی نمی‌دانم که قابل تغییر نباشد، بنکه قانون اساسی را کار بشری می‌دانم و بشر هم او را باید تغییر بدهد ولی وقتی یک ضرورت ناشی پیدا کند و تمام معیشت سنجیده شود و معنه در کار باشد و با شخصاً که خبر خواه مملکت هستند، مشورت شود ولی نه به یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خسته بیخ نشود، مملکت فلان می‌شود. این را بنده ضروری و فوری نمی‌دانم. حالا بنده هم می‌گویم ضروری است ولی فوری نمی‌دانم که شما یک قانون اساسی را که در موقع استقلال ما را حفظ می‌کند، امروز که هزار شور ایبراد هست تغییر بدهید بنده که صلاح نمی‌دانم و البته اقلیان محترم هم مقصودشان این نیست که یک مواد قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین‌المللی مؤثر باشد. ولی عرض می‌کنم که این طور تغییر ماده قانون اساسی، یک سلفه می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و منززل می‌کند که هر ساعت یک نفر از آنه کرد، نباید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی که همه خیر ما را تأمین می‌کند، تغییر بدهند. بر صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری، فکر نکرده، بیابند این جا رای بدهند که ما می‌خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم. قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از سوی خاندان ما باید و بگوید می‌خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. قانون اساسی را باید فکر کرد و دید چطور باید تغییر داد و چه چیزی را می‌خواهید تغییر بدهید و در چه موقع می‌خواهید تغییر بدهید. بعد هم بنده عرض کرده شما که می‌خواهید آقای رئیس‌الوزراء را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می‌خواهید بلاثر کنید. خدایا ترا به شهادت می‌طلبم که آنچه گفتیم عقیده خودم بود و این تر خیر مملکت است می‌گویم.

یعنی دولت آبادی، معلوم نکرد که چه می‌خواهد ولی نام او در میان مخالفان تجدیدنظر در قانون اساسی، ثبت شده استدلالی ضعیف داشت و باز هم نتوانست دیگران را مجاب نماید که نیایستی در ترکیب قانون اساسی، دست فرو برد. سبب آن بود که جمعی زیاد از عوام و خواص می‌توانستند از او بپرسند که احمدشاه که از سلطنت گریزان است، رضاخان هم عینه و غنچه فرزایان فارده عوام هم از همه چیز ناراضی‌اند، نخبگان نیز که در جستجوی مرد تازماری برآمدند، قانون اساسی هم که ساکت است، پس چه باید نمود؟



دست‌کم نطق دولت‌آبادی، به هیچ‌کدام از این دل‌نگرانی‌ها و فقدان‌ها و ناخشنودی‌ها، پاسخی درخور نمی‌داد.

بنده رفتم فرح‌آباد ایشان هم اعلی‌حضرت بودند چیرهایی است که در کتاب تاریخ جنب می‌شود، چرا این‌جا نگویم؟ گفتم: اعلی‌حضرتا کی شما را پادشاه کرده؟ (شهبانگدوله هم ایستاده بود) گفت: خدا گفتم همه کرده را به ظاهر خدا می‌کند کی‌ها شما را شاد کردند؟ گفتم: ملت، گفتم آیا در میان ملت و شما یک فرزندانی، یک نوشته‌ای رد و بدل شده است یا نشده است؟ گفتم: قانون اساسی، گفتم: حافظه قانون اساسی چیست؟ گفتم: ما گفتم: شما چطور حافظه قانون اساسی هستید در صورتی که خودتان به قانون اساسی عمل نمی‌کنید؟ گفت: من همیشه سعی می‌کنم که مطابق قانون اساسی رفتار کنم گفتم اما نشده است و نکردید یعنی حضرتما من به شما می‌گویم که اگر در این مملکت یک کسی پیدا شد که بهتر از شما ما این کتاب رفتار کند، او پادشاه خواهد بود، رنگش سرخ شد و گفتم که این را از قول خوده نگفتم، بلکه از قول امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - گفتم که در شب وفات به حسین فرمودند: لاسیستم احد بالعمل والقرآن، تا به حال بنده همیشه می‌دانستم که این سلطنت از ابتدا اساسی نداشته است و حالا هم اساس ندارد، وقتی در عین حال، ما دچار گرفتاری‌ها و ابتلائات و پریشانی‌ها و کشمکش‌ها بودیم تا خدا خواست و شخص آقای پهلوی در این مملکت پیدا شده یعنی یک مرد در این مملکت پیدا شد بنده با ایشان آشنایی نداشتیم رفتم آشنا شدم، بعد از مدتی و چندین مجلس با من صحبت داشتند، دیدم مردی که علاقه به مملکت دارد و دانش می‌خواهد مملکت ترقی کند و حرث و قدرت هم داشته باشد، همین آدم است این آدم آمد و یک کارهایی کرد امروز خودش را به جایی رسانده که مردمی که علاقه به مملکت دارند و دانش می‌خواهد این مملکت هم همرنگ دنیا شود و دانش می‌خواهد که از این دلت و کثافت بیرون بیایند، متوسل شدند به او می‌گویند آقای ما و به بدبختی ما خشمه بنده و یک چاره برای ما بکن چرا در خانه من و شما نمی‌بینند؟ چرا می‌روند و به او می‌گویند؟ برای اینکه این قدرت و توانایی را در او می‌بینند و در من و شما نمی‌بینند بنده از خدا می‌خواهم که شخص آقای رضاخان پهلوی شهنشاه امور این مملکت باشد و حیثیت و ثبات داشته باشد و هیچ‌گونه خطی در اطراف آن نباشد بلکه بتواند کشتی چهارموج مملکت را به ساحل نجات برساند، غیر از او در این مملکت امروز نیستند فرما شاید پیدا شد، سلطنت قاجاریه منقرض است و رضاخان پهلوی رئیس مملکت است و اکثریت مجلس هم رأی می‌دهند و کارهای‌شان را خواهند کرد این کار بزرگ که آنجا مملکت ما کفلاً بسته به آن است یک کاری است که باید در داخله، شخص آقای رضاخان پهلوی زیر پای خودش را محوری محکم بسند که هیچ‌گونه تزلزلی نداشته باشد و بداند که دنیا حاسی پوست و دنیا او را به ریاست این مملکت می‌شناسد، این راجع به داخله، اما راجع به خارجه، قانون اساسی ما در مجمع‌القوانین که نیست به همه دنیا هست گذارده شده است، عثمای دنیا نشسته‌اند و همه نگاه می‌کنند و قلم‌ها را توی مرکب نگاه داشته‌اند که بنویسند ما کی را تغییر دادیم؟ فوری در جاش‌های بنویسند، اینجا تغییر کرد، اما اگر پشتش به گوشش خورد که این تغییر، یک اشکالات قانونی داشته که هنوز در میان ملت مسلم نیست، آن وقت به کار این‌جا ضرر می‌زند، مخالفت بنده در لایحه، نه از باب قاجاریه است، قاجاریه را رفته و منقرض شده می‌دانم و نه از نقطه‌نظر رضاخان پهلوی است، او رئیس مملکت است و از خدا می‌خواهم سی سال، چهل سال عمر کند و همیشه رئیس مملکت باشد و کار این مملکت را بکند، فقط قسمت آخرش را که بنده را اجبار کردند، وقتی که رفتم، دیدم، ایضا نکردم، قسمت دوم را همین طور، قسمت سوم را یک قدری بیشتر مانده در اطرافش فکر کرد...



معلوم بود که نتیجه چه می‌شود:

پیشنهاد می‌کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید: مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقضای سلطنت قاجاریه را اعلام نمود، و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکت، به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌کند. تعیین تکلیف حکومت فعلی، موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تفسیر مواد ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۰ منته قانون اساسی تشکیل می‌شود. **آئیننامه** (ماده ۸۵). تصویب مجلس و ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی تصویب شد.^۱

مصلحت تجدیدنظر در قانون اساسی؛ نگاه برون‌متنی و ضرورت تاریخی

واقعیت آن است که محتوا و مضمون برخی از اصول قانون اساسی مشروطیت، دست مجلس را برای اقدامی فراتر از قانون اساسی باز می‌گذاشت. در اصل پانزدهم قانون اساسی مشروطیت آمده بود: مجلس شورای ملی حق دارد عموم مسائل آنچه را صلاح منک و ملت می‌داند، پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی، عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء در کمال امنیت و تضمین با تصویب مجلس است. نوشتن شخص اول به عرض برساند که به صحنه همایونی موشج و به موقع اجرا گذارده شود. نیز در اصل شانزدهم چنین ذکر شده بود: کلیه قوانینی که برای تشدید مبانی دولت و سلطنت و انتقام امور مملکتی و اساس و زرنخه‌ها لازم است، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

همچنین در اصل هفدهم قانون اساسی راه را برای مجلس شورا باز گذاشته بود: لوایح لازمه را در ایجاد قوانین یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجود، مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر می‌نماید که با تصویب مجلس سنا به صحنه همایونی رساننده به موقع اجرا گذارده شود.^۲

و نکته مضمون مخالف اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت که می‌گفت موضوع وجود هیئت نرژ علما تا زمان ظهور حضرت حجت عسر - عجل الله فرجه - تغییرپذیر نخواهد بود.^۳ نشان می‌داد که در وقت لزوم، می‌توان در سایر اصول قانون اساسی، بازنگری نمود؛ زیرا مطابق اصل هفتم متمم قانون اساسی، اساس مشروطیت، جزاً و کلاً تعطیل‌بردار نیست^۴ و در زمانی که همه از نظم و انتظام گریزان‌اند و پادشاهی در مملکت نیست و شیرازه کار در حال از هم فروپاشیدن است، نیاسنی کاری کرد که بخشی از اساس مشروطیت در محاق تعطیل بماند. در آغاز، ندای جمهوری‌خواهی سر داده شد که بیشتر به یک فریب، همانند بود.

مصطفی‌نژاد، جمهوری‌خواهی به سبک و سیاق رضاخان - سیدضیاء را نوعی جمهوری‌خواهی اقتدارگرا می‌نامد که برخلاف جمهوری‌خواهی‌های میرزا کوچک‌خان و خیابانی، در جستجوی اقتدار مرکزی بود و با جنبش‌های سیاسی پراکنده‌سازانه، مخالفت داشت و می‌خواست هویت‌سازی جدیدی را برای ایران، ایجاد نماید. به تعبیر او جمهوری‌خواهی رضاخان در ندای موح اقتدارگرایی‌های جدید با ماهیت راست و محافظه‌گزارانه اروپایی اوایل دهه ۱۹۲۰ بود که در عین حال، پاسخی به بی‌ثباتی‌های داخلی نیز به شمار

۱. همانجا.

۲. رحیمی، مصطفی، قانون اساسی مشروطه ایران و اصول نوگرایی (تهران: انبیا، ۱۳۸۹، جلد چهارم)، ص ۲۲۶.

۳. همانجا، ص ۲۲۶.

۴. همانجا.

می‌آمد! لذا جمهوری خواهی رضاخانی، نه تنها به تعبیر ملک‌الشعراى بهار، یک بازی بیش نبود، که به طرزى آشکار، به دلیل نبود مبنای اندیشه‌ای جمهوری‌طلبی در ایران معاصر، راه به جایی نمی‌آورد. البته، مسئله جمهوری، مستمکی برای مقابله با نظام ضعیف سیاسی قاجاری بود که شیرازه کثرت از ناستش، دررفته بود و به نحوی مؤثر، نمی‌توانست کشور را اراده کند. بنا به تعبیر یکی از تاریخ‌نویسان تاریخ ایران معاصر:

سردار سپه به خوبی می‌فکد که در کشور مشروطه، ولو ظاهراً همه چیز به موجب قانون باشد هرگونه تغییرى که بخواند در اوضاع کشور بدهد، قانون لازم دارد. تصویب قوانین برعهده مجلس و مجلس از نوزم کار دولت است.^۱

پس می‌بایست یا نوعی انتخابات کنترل شده، مانند موم در دستان دولت قرار گیرد تا قوه مجریه نتواند منویات نوسازانه و افتنارگراییه خود را دست‌کم، صورتی قانونی بخشد. پیشاپیش، رضاخان با جسارت تمام تلگراف احمدشاه را که:

روزنامه‌جات اروپا اخبار عجیب، این چند روز از ایران نقل می‌کنند منتظم فیراً از چگونگی اوضاع مطلقاً تلگراف کنید

پسخی تندخویانه داده بود که نشانگر اوج‌گیری قدرت او و اوج ضعف احمدشاه بود:

تلگراف مبارک وقتی رسید که کار از شریات و جزاید تجاوز کرده، سینتنگ‌های چندین هزار نفری در تمام ولایات داده می‌شود و تمام اصناف و طبقات در تلگرافخانه‌ها منحصرن و متحدالکلمه از دولت و مجلس، تعبیر رژیم را تقاضا می‌کنند. مجلس هم در مقابل این تقاضاهای عمومی، تکانی خورده و به خاطر حمایت از موکلین خودشان، وکلارنگ تازه‌ای نشان می‌دهند.^۲

مگنی از نذارکها و پیش‌بینی‌های لازمه برای تغییر سلطنت، سخن به میان می‌آورد. یکی از این نذارکها، جلسه‌های گوناگون جلب موافقت نمایندگان مجلس بوده:

از روز پنجم آبان، داور و سمورنش و یکی دو نفر دیگر از وکلای طرفدار سرنارسه طرح مربوط به لغزش قاجاریه را تهیه و بدواً یکی یکی وکلای موافق سرنارسه را به منزل سرنارسه برده در یک زیرزمینی وارد می‌کردند و آن طرح را ارائه نموده و ذیل آن، امضا می‌گرفتند. البته موافقین سرنارسه بدون چون و چرا امضا می‌کردند ولی مخالفین و با وکلایی که معاً از این جریان ناراضی بودند، از امضا امتناع می‌ورزیدند. با این دسته برای گرفتن امضا طوری دیگری معامله می‌شد. از بعضی از آن‌ها با دادن وصدهایی امضا می‌گرفتند. از برخی دیگر با تهدید و به اصطلاح نصیحت و بیم و امید، امضا می‌گرفتند. مثالی هم رفته، طرح را دیدند ولی از امضا با هر قسمتی بود حتماً خودداری کردند.^۳

مشخص است که مضمون و محتوای این باور درست به نظر نمی‌رسد که:

رضاخان می‌داند که بشرط گزرها مگنی به اوست و توان قبضه کردن قدرت را دارد. او اعتقاد به لحظه زمام را بر می‌گرفت تا بتواند در بهترین شرایط که اساسی و نهایی را برقرار داشته باشد عاری از هرگونه اندامی روشنفکری



۱. سنی‌زاد، غلامحسین، جمهوری خواهی در ایران (تهران: قوس، ۱۳۸۳)، صص ۱۹۲ - ۱۹۱.

۲. صمو، بیان جمهوری خواهی در ایران (تهران: قوس، ۱۳۸۳)، ص ۳۰.

۳. رحمانیان، تاریخ مجلس جمهوری و سلطنت در ایران (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹)، ص ۱۲۳.

۴. مگنی، حسین، تاریخ مسئله ایران، ج ۳ (تهران: علمی، ۱۳۷۲)، چاپ چهارم، صص ۴۲۷ - ۴۲۶.



بود و خود را شورسین للملک نامی کرده اما از همان ابتدا از اعتقادش آگاه بود و در زمانی را برای خود ترسیم کرده بود.^۱

دودمان قاجار، بی‌سروصد^۲ و به چشم‌پرهیزی منقرض شد، از بسیاری جهات، مبارزهای درکار بود طرف مقابل رضاخان، جوانکی نرسو و خودخواه بود که به میهنش علاقه‌ای نداشت و حتی حاضر نبود آنجا بازگردد. منتها پیش از آنکه رضاخان با به صحنه نهد، اعتبار قاجار از بین رفته بود و شهرت آزمندی، سودجویی، تن‌آسایی و بی‌تفاوتی احمدشاه به سرنوشت کشور خود، برسر زبان‌ها بود. در سال‌های نهایی سلطنت قاجار چیزی نبود که یک ایرانی بتواند به آن بنارد. نضامی که رضاشاه از احمدشاه دچار برگرفت، امیزه‌ای از نانوئی سیاسی، بی‌قانونی، ستمگری، نادرسنی و عیبانی بود. احمدشاه نمی‌توانست حریف این رفیعی باشد که تیرهوش و بزعم و فوق‌العاده توانا بود. رضاخان برنده شد چون چهره‌ای گریزناپذیر شده بوده چهره‌ای که هم او را می‌توانستند و هم از او می‌توانستند. درست به‌موقع آمده بود و آنچه را مردم طی بیست سال همواره خواستارش بودند به آن‌ها داده بود. حکومت مقتدر مرکزی، مثبت و وحدت کشور بدون دخالت خارجی، با این‌همه، چنانچه حریف اصلی او جوانکی مذنب و غیرمحبوب نمی‌بود که به صرف تصادف تولد، به تاج و تخت رسیده بود، رضاخان نمی‌توانست دودمانی صدوسی‌ساله را به این سادگی سرنگون سازد.^۳

از یاد نبریم که همین مجلس بود که برخلاف اصل پنجاهم منضم قانون اساسی مشروطیت که اشعار می‌داشت: فرمان‌فرمایی کلّ قشون بری و بحری با شخص پادشاه است، در بهمن ماه ۱۳۰۲، شرحی قانونی را به تصویب رسانده بود که از یک سو، نشانه اوج‌گیری قدرت تاج و تمام سردارسیه، و حضیض قدرت احمدشاه بود؛ و از دیگر سو، نمادی بود از برتری مجلس ضعیف که حتی قانون اساسی را نیز تغییر می‌داد و بالاترین هنجار حقوقی کشور را به منزله یک قانون عادی که بتوان با قیام و قعود آن را تصویب کرد، تنزل می‌داد:

مجلس شورای ملی، ریاست عالیّه کلّ قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان

سردارسیه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید

مجلس، حتی خلاف در خلاف نیز مرتکب شده بود، زیرا در انجام یک کار خلاف قانون اساسی، بخلاف

دیگری هم کرده بود:

سفت مریور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سبب نتواند شد

پس، فردی مانند سیدحسن مدرس که در تصویب چنین مصوبه خلاف صریح قانون اساسی، مشارکت تامه داشت، نمی‌توانست در مصوبه تغییر و انتقال سلطنت، این‌قلت قانون اساسی بیاورد و احتیاط نظامنامه‌ای بنده که خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی به مثنی شایر تبدیل شده بود و گروهی صاحب اراده به هم‌رئی نهادی تضعیف شده می‌توانستند منویات خود و زمانه را که از اتفاق، برهمنگر نیز منطبق شده بودند، به درون متن قانون اساسی بکشاند و هیچ هم خلاف به چشم نیاید و حتی عین صواب به شمار رود.

با کامیابی‌های روزافزون رضاخان در عرصه سیاست داخلی و خارجی، به‌ویژه پس از اعضای فرماندهی کلّ قوا و تالیفات سازمان‌یافته علیه احمدشاه، فعالان سیاسی آن روزگار، به این جمع‌بندی دست یافتند:

۱. بهلول، کتوان، رضاشاه و دیدگاهها (مخاطرات)، تهران: خاورزمین و آرون، ۱۳۸۴، ص ۶۱.

۲. غنی، همان، ص ۳۹۴.

که احمدشاه، منزلت و اعتبار سیاسی و وحاحت قانونی خود را به عنوان یک پادشاه از دست داده است و در فضای آن عصر، اساساً ثبات ممنکت‌داری ندارد. از همین رو بافتن بدلی جایگزین از دغدغه‌های بزرگ نخبگان و جریان‌های سیاسی آن دوره محسوب می‌شود. در این مین، تجدیدگرایان شیفته اصلاحات به سنگ غرب و سرخوردگان از نهضت مشروطه، که اکثریت فعالان سیاسی را شکل می‌دادند، رضاخان را مناسب‌ترین گزینه و شایسته‌ترین فرد برای تصدی این مقام می‌دیدند. به همین دلیل، فردی با اراده که حمایت داخلی و خارجی را توأم با یکدیگر پشتوانه خود داشت، تسبیح مقنن برآمده از منزل سردارسیه و دبستانکام نمایندگی در مجلس ششم، باجان و تل، در زیرزمین مسکونی سردارسیه، طرح تغییر و انتقال سلطنت را دست‌و‌پاژانه می‌پذیرفتند و مخالفت بزرگانی چون غنی‌زاده و مدرس و مصطفی و بهار و بولن‌آبادی را به هیچ می‌گرفتند و سکوت‌های امتناع‌آمیز مستوفی‌الممالک و مؤتمن‌الملک را نیز نشان «رضا» می‌پنداشتند. در عین حال برای فراهم آوردن مجلسی از مجلسیان گوش‌بفرمان و مصلحت‌سج و منتفع‌اندیش، می‌بایست انتخابات پیش رو برای انعقاد مجلس پنجم، تحت کنترل در می‌آمد.

انتخابات مجلس پنجم، در فضایی بسیار پرفشار برآمده از دخالت‌های ارکان حرب و نظمیه و قشون تحت سیطره رضاخان، صورت پذیرفت. بارها تکرارهایی رد و بدل می‌شد که درباره این بود که انتخابات چگونه باید برگزار شود و چه کسانی باید منتخب شوند و با این جمله خاتمه می‌یافت که:

مستوفی است نظریات بدگمان حضرت اشرف - دست عطمت - را اعلام فرمایید.^۱

جواب‌هایی این‌چنین از سوی وزیر جنگ فرماینده کل قشون داده می‌شد:

لزام است چون انتخابات آینه باید موافق صلاح و خیر ممنکت لجام و هرگونه سیاسی جلوگیری شود. لزوماً تذکر می‌دهم که از حوزه مأموریت شما اشخاص ذیل باید انتخاب شود آقای سیدعبدالحسین گلشنی و میرزااحمدخان شهیدی... مقننی است که با وفاداری لازم، اشخاص مطبوعه‌الاساسی از ولایات ذیل انتخاب شوند. اشخاص ذیل در انتخابات آینه منتخب گردند. حساب‌آلایر بدگمان حضرت اشرف، فدغن فرمایید در انتخاب آقا سیدکاظم پردی مساعدت کامل مرعی دارند که انجام مقصود حتمی باشد. از قرآن معلوم طرز جریان انتخابات اسفهان دارد برخلاف انتظار پیش می‌رود و بالمره در تحت استلا و نمود علما واقع شده است... حساب‌آلایر، در صورتی که محقق اعتماد در انتخابات فارس موفقیت حاصل نمی‌شود، فدغن فرمایید وسایل انتخاب مشالایه را از قسمت اسفهان فراهم نماید. چند روز پس که راجع به انتخابات تاین شرفیاب شدم، بدگمان حضرت اشرف فرمودید که به اندازه کل ارکان حرب امر خواهید فرمود که در حق چاکر توصیه صادر فرمایند، حالا برای پداوری شرفیاب ششام که حضوراً به آقای سرتیپ عبدالرضاخان امر صادر فرمایند.^۲

قانون اساسی مشروطیت، دیگر احترام خود را از دست داده بود و در نقیش یک مترسک، تنها به صورت ظاهری، محترم شمرده می‌شد. ضرورت‌ها، محظورات را مباح ساخته بودند زیرا، خواهی‌نخواهی، سلطنت بدون قاجار، منقرض شده بود. فقط به یک اقدام قانونی نیاز بود که متن قانون اساسی مشروطیت، ملی‌انفاه، اجاره نمی‌داد، ونی، ضرورت‌های زمانه، شتاب در انجام آن را توصیه می‌نمود. ضرورت و مصلحت بر حقوق و قانون، دگرپاره، چیره شده بود.

۱. ملایر لویی، علیرضا، مجلس شورای ملی و احکام دیکتاتوری رضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹.

۲. انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد، ج ۱ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۹، ص ۵.

۳. همانجا، ص ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷.



نتیجه

گرچه گفتن و نوشتن نکته‌ای که خواهد آمد امروزه در باب ماهیت و محتوا و کارویژه انقلاب مشروطه گراف به نظر می‌رسد؛ ولی راه را برای موجه‌سازی پیدایش زمینه‌های پدیداری دولت مطلقه و متمرکز اقتدارگرای رضاخان فراهم می‌آورد. انقلاب مشروطیت به طور همزمان، واجد چهار ویژگی بوده است: از یک سو، می‌خواستند است نظام سیاسی همگون و همسانی را به عنوان جانشین دولت فرومانده و ورشکسته قاجار پدیدار سازد؛ می‌خواستند است به پیدایش رفاه و دگرگونی‌های اقتصادی مدد برساند؛ می‌خواستند است در فرهنگ و شیوه زیست اجتماعی مردمان، بهبودهای فراوان پدید آورند؛ و می‌خواستند است مردمان پراکنده در جامعه کمابیش از هم گسیخته ایرانی را به مشارکت در فرایندهای زندگی سیاسی، تشویق و وادار سازد. البته بسیاری از مؤلفان و عمل‌ها دست در دست هم، سرنوشت انقلاب مشروطیت را به ناکامی افکندند که از آن میان، دخالت خارجی در ایران در بحبوحه جنگ اول جهانی، اشغال ایران به دست متفقین، ناکامی در اصلاحات اقتصادی، افزایش فقر و فلاکت، زدایش قدرت سیاسی - حقوقی دولت مرکزی، نادیده انگاشتن استقلال سیاسی ایران در قراردادهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۹، وقوع خیزش‌های جنایی خواهانه و پیدایش و فرونی گرفتن روند اضمحلال و فروپاشی جامعه ایرانی، همگی سبب شدند تنها یکی از اهداف چندگانه نهضت مشروطیت یعنی افزایش اقتدار حکومت مرکزی، مد نظر آید. انقلاب در اقتدار سیاسی ممکن نبود مگر تغییر بنیادی اوضاع و احوال سیاسی، شام گریزان از سلطنت قاجار که بسیاری گمان می‌کردند او عیش و عشرت و آسودگی در پاریس را به تنگنای برآمده از سلطان بودن در ایران، ترجیح می‌دهد، خود به خود مقتضای برای به دست‌گیری قدرت سیاسی به وسیله نیروهای غیرقاجاری و جوان و جوانی نام، به شمار می‌رفت به قول محمد تقی بهار، مرد تازه رسیده و شجاع و پرطاقت، می‌توانست ایران را نجات دهد، زن سبب که در آن زمان، به صراحت چنین گفته و نوشته می‌شد: تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست، امید جز به سردار سپه است. اما در ظاهر، انقلاب در اقتدار سیاسی و پیدایش حکومت مرکزی قوی و بازاده که قدرت مستقیم‌ساختن تمامی روندهای زمانداری را داشته باشد، نمی‌توانست با بازگشت به شیوه‌ها و روال‌های پیش از پیدایش مشروطیت صورت پذیرد. به این سبب، آن تمایز و ناهم‌اندی صوری میان سلطنت استبدادی و سلطنت مطلقه، مدام، مد نظر می‌آمد و توجهی برای انتقال سلطنت از قاجار به پهنوی، فراهم می‌آورد. در ساختار دولت استبدادی، منوبات ملوکانه، که هر چه می‌توانست باشد منشأ صدور دستورها و فرمان‌های قانونی بود و عشرت‌هایی چون «دولت یعنی من»، به طرز دقیق، معنا داشت. در این وضعیت نوپیدای پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، دیگر نمی‌شد با فرد واضح قانون، که همه‌گزاره است و سرمنشأ تمامی اقتدارها، زمانداری کرده زبرا، سلطنت، و دین‌های دانسته شده بود که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه موقوف شده و اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان دانسته شده بود که در قوانین مشروطیت حاضر، تصریح شده باشد. نشان به آن نشان که عبارت «شخص پادشاه از مسئولیت، سبری است»، بی‌گمان، نشان‌دهنده آن بود که پادشاه می‌بایست فقط سلطنت کند و حکومت کار سه قوه دیگر بود. اما نزدیک به بیست سال از مشروطیت گذشته، اوضاع چنان آشفته و ناهنجار شده بود که لازم می‌آمد فردی مقتدر و منضبط با مشیت آهنین، آن رفته را به جوی بازگرداند. پس به جای مشی فردگرایانه و مستغله، می‌بایست مجلس شورای ملی به عنوان نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران، دست به کار می‌شد تا دست‌کم صورتی قانونمند برای رسمیت سیرت نوپیدای خودکامانه فراهم سازد.

